

«میشل فوکو و انقلاب اسلامی؛ رویکردی فرهنگی از منظر چهره‌های قدرت

● جعفر خوشروزاده*

چکیده:

در میان رهیافتهای مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی، رهیافت فرهنگی از نمونه‌های برجسته بوده و در اغلب نظریات مطرح شده پیرامون انقلاب اسلامی اندیشمندان مختلف، با رویکردی فرهنگی این انقلاب و ماهیت آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند. در میان فهرست اندیشمندانی که با رویکردی فرهنگی به انقلاب اسلامی نگریسته و تحلیل خود پیرامون این انقلاب را بر پایه بنیادهای فرهنگی استوار کرده‌اند؛ نام «میشل فوکو»^۱ اندیشمند فرامردن فرانسوی، بیش از دیگران به چشم می‌خورد. آنچه از مجموعه دست‌نوشته‌های وی درباره انقلاب اسلامی استنباط می‌شود اینکه او در تحلیل انقلاب ایران، ضمن جستجوی ویژگیهای یک جنبش فرامردن در این انقلاب، به تجزیه و تحلیل ابعاد فرهنگی، در قالب ایده تلیفیک معنویت‌گرایی در سیاست و بازشناسی و بازیابی چهره چهارم قدرت در سیمای آموزه‌ها و مؤلفه‌های دین اسلام و مذهب شیعه می‌پردازد. در اندیشه فوکو این قدرت نرم‌افزاری است که در مقابل چهره سخت‌افزاری آن صف‌آرایی کرده و منجر به پیروزی انقلاب اسلامی می‌گردد. در این مقاله، ابعاد گوناگون تحلیل فوکو از مفهوم قدرت و بروز چهره چهارم آن در جریان انقلاب اسلامی، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

به نظر می‌رسد یکی از قویترین قسمت‌های تبیین فوکو از انقلاب اسلامی ایران، دیدگاه وی در خصوص ظهور و تعامل چهره‌هایی از قدرت است، که در جریان این جنبش زمینه بروز پیدا می‌کنند. فوکو این انقلاب را حاصل رودر رویی چهره چهارم و نرم‌افزارانه با چهره نخستین و سخت افزانه قدرت می‌داند. وی در نوشته‌های خود توضیح می‌دهد که چگونه چهره چهارم قدرت در فرایند انقلاب اسلامی در مقابل چهره‌های نخستین آن می‌ایستد و بر آن غلبه می‌کند. این چهره از قدرت، ناملموس، نامحسوس، غیر متمرکز و پراکنده می‌باشد؛ به تعبیری از یک پوستر، کلمه، سخنرانی، کتاب و متن و شعار، و خلاصه از یک شبنامه و نشانه؛ قدرتی متجلی می‌شود که قدرت متمرکز، فیزیکی و آشکار نظام پهلوی یارای مقابله با آن را ندارد. این همان چهره‌ای از قدرت است که در فرامدرنیسم بازتاب جدی داشته و دارد. فرضیه مورد نظر در این مقاله این است که به نظر می‌رسد از یک سو، با توجه به جایگاه چهره چهارم قدرت در اندیشه فرامدرن؛ به خصوص اندیشه میشل فوکو، و از سوی دیگر؛ ظهور این چهره از قدرت در جریان جنبش انقلابی مردم ایران، می‌توان چنین جنبشی را دارای ویژگی‌های یک جنبش فرامدرن دانست؛ جنبش فرامدرنی که برای فهم ماهیت آن رویکرد فرهنگی بیش از سایر رویکردها کارگشاست. برای اثبات فرضیه مذکور ضمن بررسی تبارشناسی قدرت از دیدگاه‌های مختلف، از جمله مفهوم و ماهیت قدرت در نگاه فرامدرنیسم و میشل فوکو، با استناد به دست نوشته‌های وی در خصوص انقلاب اسلامی فرایند رودر رویی چهره چهارم قدرت در برابر چهره نخستین آن را در این انقلاب مورد بررسی قرار خواهیم داد.

نگاهی به مفهوم و خط‌مشی‌های مختلف در تبارشناسی قدرت

قدرت اصولاً مفهومی چند وجهی است و به همین لحاظ، مورد توجه اندیشمندان مختلف علوم انسانی به طور اعم و اندیشمندان علوم سیاسی، به طور اخص قرار دارد و تاکنون تعاریف مختلفی درباره آن مطرح شده است. اما واقعیت این است که مانند هر مفهوم دیگری، قدرت نیز به عنوان یک دال و نشانه زبان شناختی، بر مدلولهای خاص، واحد و ثابتی ارجاع داده نمی‌شود و نمی‌توان مدعی شد که نوعی رابطه ذاتی و ماهوی بین «دال

۱۷۶ و مدلول، قدرت وجود دارد و هر نوع رابطه‌ای در این خصوص، قراردادی است و این مفهوم مصداقها، تعاریف و مدلولهای خود را از درون گفتمانهای گوناگون می‌جوید.

میشل فوکو در نگاه تبارشناسانه و دیرینه‌شناسانه خود عصر مفهوم قدرت را به بلندای حیات آدمی می‌داند؛ اگر چه این مفهوم در حریم گفتمانهای گوناگون معنا و مصداقی متفاوت به خود گرفته است! برخی در یک تقسیم‌بندی کلی دو خط سیر استمرار و عدم استمرار را در تبارشناسی مفهوم قدرت مطرح کرده‌اند و معتقدند؛ خط سیر نخست از هابز شروع می‌شود و به استیون لوکس منتهی می‌گردد و شامل دیدگاه افرادی چون «مارکس»، «راسل»، «وبر»، «پارسونز»، «نیوتن»، «گیدنز»، «آرنت»، «پولانزاس»، «دال»، «بکرک»، «باراتن» و غیره است و خط سیر دوم با گسست معرفت‌شناسی میشل فوکو آغاز و در گفتمانهای فرا ساختار گرایان، فرامارکسیست‌ها و فرامدرنیست‌ها، بیان و مدلولهای مختلف به خود می‌گیرد.^۲

در میان اندیشمندان معروف به خط سیر استمرار «استیون لوکس» با ارائه سه چهره متمایز از قدرت و تفکیک آنها از یکدیگر تحلیلی نسبتاً دقیقتر از مفهوم قدرت و اشکال آن ارائه می‌کند. لوکس چهره اول قدرت را چهره‌ای مبتنی بر نگرشی کثرت‌گرا، ناظر بر اعمال قدرت و متمرکز بر رفتار انضمامی و قابل مشاهده، تعریف می‌کند، به اعتقاد وی نظریه «رابرت دال» در باب قدرت را می‌توان جزئی از چهره اول قدرت دانست. از دید رابرت دال قدرت را تنها بعد از بررسی دقیق مجموعه‌ای از تصمیمات محسوس و انضمامی می‌توان تحلیل کرد. وی با رویکردی رفتار گرایانه، قدرت را به معنی کنترل بر رفتارها تعریف می‌کند. به این معنا که «آ» بر «ب» تا جایی قدرت دارد که بتواند «ب» را به کاری وادار کند که در غیر آن صورت انجام نمی‌داد. و اما در چهره دوم قدرت، چهره اول به نقد کشیده شده و آن را به حکم اینکه نگرشی محدود، تقلیل‌گرا و قاصر از ارائه محکی عینی، از عرصه‌های سیاسی مهم و غیر مهم است، مردود اعلام می‌کند. «بکرک» و «باراتن» به عنوان نظریه پردازان عمده چهره دوم قدرت، در تلاشند تا تعریفی فراگیرتر و کاملتر از قدرت ارائه دهند. این دو نظریه پرداز در چهره اول قدرت بارابرت دال مشترک بوده و تأکید می‌کنند که قدر مسلم قدرت زمانی اعمال می‌شود که «آ» در تصمیم‌گیری‌اش بتواند «ب» را تحت تأثیر خود قرار دهد. اما به نظر آنها، قدرت همچنین زمانی اعمال می‌شود که «آ» انرژی خود را صرف ایجاد یا تقویت ارزشهای سیاسی و

اجتماعی و رفتارهای نهادی شده‌ای کند که قلمرو سیاست را محدود به مسائل بی‌ضرر ۱۷۷
برای خود نماید. به اعتقاد آنان به میزانی که «آ» در انجام دادن این کار موفق شود «ب» از
طرح هر مسئله‌ای که حل آن برای منافع و اولویتهای «آ» زیان آور باشد، منع می‌شود. اما
استیون لوکس در مقام نظریه پرداز، سومین چهره قدرت معتقد است که چهره اول
قدرت مبتنی بر آموزه‌های دو بعدی است و از دست یافتن به مسئله محوری و بنیادین
اعمال قدرت؛ یعنی منافع واقعی، ناتوان است. به اعتقاد لوکس، موانع واقعی، صرفاً از
رهگذر آموزه‌های سه بعدی قدرت قابل درک است، وی تأکید دارد که منطبق اصلی نهفته
در اعمال قدرت تأکید بر این واقعیت است که قدرت یک مفهوم علی بوده و فراتر از
سلسله‌ای منظم از رفتارها نمی‌توان آن را درک کرد. به تعبیری، در حالی که چهره
نخست قدرت یک مفهوم لیبرالی از منافع را پیش فرض خود قرار می‌دهد و منافع را
معادل خواسته‌ها و ترجیحاتی می‌داند که از راه مشارکت سیاسی تجلی می‌یابد، چهره
دوم آن، یک مفهوم اصلاح طلبانه از منافع را پیش فرض خود قرار داده و منافع را نه تنها
شامل تقاضاها و مرجحات؛ بلکه شامل مقولاتی چون مفصل بندی و وضعیت طرد شدگان
و حذف شدگان در نظامهای سیاسی نیز می‌داند. در این میان سومین چهره قدرت بر
بنیان یک مفهوم رادیکال از منافع استوار شده و از منظر این چهره از قدرت، منافع شامل
تقاضاها و مرجحات و امور دیگری است که تحت شرایط ممتاز انتخابها؛ یعنی
خودمختاری و استقلال انتخاب کننده شکل می‌گیرند.^۲

چهره چهارم قدرت: قدرت از نگاه میشل فوکو

اصولاً چهره چهارم قدرت، در گفتمان فرامدرنیسم و در عصر فرامدرنیته که از آن به
عنوان عصر گسست‌ها و پیوست‌ها یاد کرده‌اند، مطرح می‌شود. در این عصر و فضای
فکری که بنیان آن بر نوعی از شالوده شکنی^۳ در عرصه‌های مختلف استوار است،
نیاز به بازنگری و باز تعریف مفاهیمی چون قدرت بیش از هر چیز، از اهمیت ویژه‌ای
برخوردار است؛ آن نوع از شالوده شکنی، که میشل فوکو اندیشمند فرامدرن فرانسوی
نقشی تعیین کننده‌ای در طرح ادبیات مربوط به آن دارد! میشل فوکو در یک جمع بندی
کلی سه چهره از قدرت یعنی قدرت گفتمانی^۴، قدرت سازمانی یا دیسیپلینی^۵ و قدرت
مشرف به حیات^۶ را از هم تفکیک می‌کند. چهره گفتمانی قدرت در نزد فوکو، در واقع

همان چهره «هایزی» قدرت، یعنی تمرکز آن در دست حاکمیت است. از نظر فوکو قدرت گفتمانی یا قدرت معطوف به حاکمیت قدرتی است که به جای آنکه بر بدن‌ها و اعمال آنها اعمال شود، بر روی زمین و تولیدات آن اعمال می‌گردد. ویژگی این قدرت این است که به طور مستقیم اعمال شده و از طریق تملک دارایی و ثروت جامعه و مستقل از کنش و واکنش، با پیکره جامعه که ملت را می‌سازد، تداوم می‌یابد. به تعبیری، این قدرت از سوژه به سوژه حرکت می‌کند و رابطه سیاسی سوژه با سوژه را برقرار می‌سازد و از این لحاظ، با قدرت انضباطی متفاوت است که بر عکس، در طبیعت جسمانی به شیوه‌ای فراگیر نفوذ می‌کند. قدرت انضباطی بدون سرکوب، متقاعد کننده است و کنشهای سرکوب‌گرایانه خود را بر روی احساسات و حوزه رفتاری اعمال می‌کند و به احساسات و رفتارها اجازه می‌دهد که در پیکره جامعه، خود را مانند یک داده قابل قبول و یا یک سنت، باز تولید کنند. در دیدگاه فوکو، قدرت مشرف به حیات صرفاً همزاد خشونت و اجبار نیست، بلکه در برگزیده تعامل تکنیک‌های مختلف انضباطی و تکنولوژی‌های پنهان‌تری است و وظیفه تبارشناس مدرن تشخیص عناصر تشکیل دهنده و تحلیل روابط میان آن اجزا می‌باشد. تعبیر فوکو در باب قدرت به عنوان یک نظریه مطرح نمی‌شود، چرا که این تعبیر دارای جنبه‌ای صرفاً توصیفی، خارج از متن و غیر تاریخی نیست. آنچه فوکو درباره قدرت ارائه کرده است؛ آن را تحلیلهای قدرت می‌نامد و آن را در مقابل نظریه قرار می‌دهد. به گفته او «اگر بکوشیم نظریه‌ای درباره قدرت برپاسازیم، در آن صورت همواره مجبور خواهیم بود که قدرت را پدیده‌ای که در مکان و زمانی خاص پدید می‌آید، در نظر بگیریم. اما اگر قدرت را مجموعه‌ای از روابط باز، و کم و بیش هماهنگ شده در نظر بگیریم، در آن صورت شبکه تحلیلی روابط قدرت، امکان فهم و تحلیل می‌یابد.^۸

در نگرش سیاسی و فلسفی عمومی معاصر، قدرت همواره معادل حکومت تلقی می‌شود و حکومت، تنها صاحب امتیاز قدرت به حساب می‌آید و مردم فاقد آن هستند. بر پایه این نگرش، کشمکش اصلی در جوامع، تضاد بیان فرادستان «صاحبان قدرت» و فرودستان «افراد فاقد قدرت» می‌باشد، بنابراین، در این دیدگاه، چالش اصلی عبارت است از تلاش فرودستان در جهت به دست گرفتن تمام یا بخشی از قدرت و در پی آن رسیدن به رهایی و آزادی، اما فوکو این برداشت از قدرت را نوعی توهم می‌داند و اظهار

می‌دارد. نباید قدرت را به منزله امتیازی که تصاحب و تملک می‌شود در نظر گرفت؛ بلکه باید آن را به منزله شبکه‌ای از مناسبات دانست که همواره در حال گسترش و فعالیت است. فوکو قدرت و مناسبات آن را در روابط میان شهروندان یا در مزر میان طبقات اجتماعی نمی‌بیند؛ بلکه آن را شبکه‌ای گسترده که تا اعماق جامعه پیش رفته است و همه افراد در این شبکه کم و بیش درگیرند، می‌داند؛ چه بالایی‌ها و چه پائینی‌ها! چه حاکمان، چه زیردستان؛ همگی در مسیر اعمال قدرتنند. بر همین مبنا، فوکو از ما می‌خواهد که در توصیف اثرات قدرت از به کار بردن واژه‌های منفی، دست برداریم. یعنی واژه‌های نظیر: قدرت طرد می‌کند، «سرکوب می‌کند»، «جلوگیری و سانسور می‌کند» و غیره مبین مناسبات قدرت نیست و در واقع به عقیده وی، قدرت تولید می‌کند.^۹

میشل فوکو معتقد است: «سوال اساسی امروز این است که چه کسی برای ما تصمیم می‌گیرد، چه کسی نمی‌گذارد ما فلان کار را انجام دهیم و فلان کار دیگر را انجام ندهید، چه کسی حرکات و فعالیت‌های ما را برنامه‌ریزی می‌کند، چه کسی ما را وادار به زندگی کردن در فلان محل می‌کند، در حالی که ما در جای دیگر کار می‌کنیم. و نهایتاً به عقیده وی مسئله این نیست که قدرت به دست چه کسی اعمال می‌شود، بلکه مهم این است که بدانیم این قدرت چگونه و با چه مکانیسمی اعمال می‌شود! در اینجا است که مسئله «استراتژی‌های قدرت» در اندیشه فوکو مطرح می‌شود، استراتژی‌ها، شبکه‌ها و سازوکارها و فنونی که هر تصمیمی به کمک آنها پذیرفته می‌شود و هیچ تصمیمی از طریق آنها جز به همان صورتی که گرفته شده، گرفته نمی‌شود.^{۱۰}

فوکو برای توضیح روشهای اعمال قدرت، به عنوان نمونه به پیدایش زندان اشاره می‌کند و می‌پرسد: «چگونه مردم از زمان‌های نسبتاً اخیر در تاریخ به جای توسل به تبعید و شکنجه، از زندان به عنوان یک روش تنبیهی استفاده می‌کنند؟» وی خودش در پاسخ به این سؤال، به مکانیسمی اشاره می‌کند که در پی قراردادن افراد در جای معین، و محصور کردن آنها به انجام بعضی حرکات و عادات مشخص و محدود است، وی در بسط و گسترش فنون مطیع‌سازی به پیدایش نوعی نظام تأدیب^{۱۱} اشاره کرده و می‌نویسد: «بدین ترتیب می‌بینیم نوعی پادگان پدید می‌آید که پیش از پایان قرن شانزدهم وجود نداشت. می‌بینیم که نوعی مدرسه‌های شبانه روزی بزرگ از نوع مدارس مذهبی پدید می‌آید که هنوز در قرن هفدهم نبود، در قرن هیجده کارگاه‌های

۱۸۰ بزرگ به وجود می‌آید که صدها کارگر در آن مشغول کارند. بنابراین شاهد پیدایش و پرورش فنونی برای تأدیب انسان از طریق تعیین جا و محبوس کردن و مراقبت و نظارت مستمر بر رفتار و نحوه انجام وظیفه و خلاصه فن اداره کردن هستیم. آنها که زندانها تنها یکی از مظاهر این فرایند و نتیجه تعمیم این فنون، به حوزه کیفری است.^{۱۲} یکی از مقولات مهم دیگر در برداشت فوکو از قدرت، تحلیل رابطه دانش و قدرت است. به عقیده وی، قدرت، مولد دانش است، به عبارت دیگر قدرت حقیقت و واقعیت فرد در مقام سوژه را تولید می‌کند؛ قدرت فرد منضبط و فرد بی‌انضباط، فرد بهنجار و نابهنجار، فرد دیوانه و سالم را تولید می‌کند و همه آنها را به موضوعات شناسایی برای دخالت قضایی و یا شناخت علمی بدل می‌سازد. در این راستاست که فوکو از ما می‌خواهد تمامی آن سنتی که، دخالت دانش را تنها در جایی امکان‌پذیر می‌داند که مناسبات قدرت در تعلیق باشند را کنار بگذاریم. از دیدگاه وی، قدرت و دانش مستقیماً بر یکدیگر دلالت دارند؛ یعنی نه مناسبات قدرتی، بدون ایجاد حوزه‌ای از دانش و همبسته با آن وجود دارد، نه دانشی که مستلزم مناسبات قدرت نباشد و مناسبات آن را پدید نیاورد، امکان وجود می‌یابد.^{۱۳}

به همین لحاظ است که فوکو این تفکر برخی از فلاسفه را که تلاش می‌کنند فاصله‌ای گریزناپذیر بین قلمرو دانش و حوزه اعمال قدرت برقرار کنند، مردود می‌داند. موضوعی که هنگام مشاهده علوم انسانی توجه فوکو را به خود جلب کرده این است که رشد و توسعه این شاخه‌ها از دانش، به هیچ وجه از مسئله اعمال قدرت تفکیک‌پذیر نیست. وی اذعان می‌دارد رفتار انسان از یک نقطه معین به بعد، به شکلی در می‌آید که باید مورد تحلیل قرار گیرد و حل شود. همه این واقعیتها، به سازوکارهای قدرت بستگی دارد که عملاً در لحظه خاصی، جامعه و انسان و امثال آن را عینیت داده و تحلیل می‌کند و به صورت مسئله‌ای ارائه می‌کند که لازم است حل شود.

بنابراین تولد علوم انسانی همواره با استقرار سازوکارهای قدرت صورت می‌گیرد.^{۱۴} به اعتقاد فوکو روشهای مختلف اعمال قدرت از جمله مکانیسم منقاد سازی و تأدیب، که عموماً در روشهای «سراسر بین» نمود پیدا می‌کند امکان پیدایش رشته‌های مختلف دانش را فراهم ساخته است. به عنوان مثال؛ نظام زندان جدیدی که ناگهان در آغاز قرن نوزدهم در اروپا پیدا شد، به عنوان آزمایشگاهی برای ایجاد

مجموعه‌ای از دانشها دربارهٔ مجرمین و جرائم بکار گرفته شد. به هر تقدیر، در برداشت ۱۸۱ فوکو قدرت در نهادهای سیاسی مانند رهبران، مجلس، شورای خبرگان، کابینه، دولت و غیره متمرکز نیست. بلکه در کل هیئت اجتماع، پخش و پراکنده است و به تعبیری وی توجه خود را بیشتر به میکرو فیزیک‌های قدرت معطوف داشته است.

فوکو در تعریف خود از قدرت، به مثابه اصل سازندهٔ نظامهای سیاسی اظهار می‌دارد که قدرت ماشین، یا مکانیسمی نیست که بر روی جاده‌ای مرده و بی‌حرکت عرض اندام کند؛ بلکه بر روی انسانهای زنده که از خود ابتکار عمل و اختیار دارند اعمال می‌شود. یعنی قدرت قبل از اینکه اعمال زور باشد، ایجاد نوعی رابطه است که در تعریف نهایی قدرت دخیل است.^{۱۵} فوکو ضمن تاکید به پراکندگی قدرت در هیأت اجتماع و این نکته که قدرت به نهادهای سیاسی محدود نیست، می‌گوید: «قدرت نقش مستقیماً مولدی ایفا می‌کند که ناشی از پایین است؛ چند جهت عمل می‌کند و هم از بالا به پایین و هم از پایین به بالا اعمال می‌شود.» به تعبیر فوکو درست در زمانی که تکنولوژی‌های قدرت در درون نهادهای خاص مانند مدارس، پادگان‌ها، بیمارستان‌ها و زندان‌ها تجلی می‌یابند، قدرت مشرف به حیات واقعاً آغاز به کار می‌کند.

به هر تقدیر چهره‌ای از قدرت که میشل فوکو به تئوریزه کردن ابعاد و فناوری آن پرداخته است، لزوماً آشکار، فیزیکی و متمرکز عمل نمی‌کند، با عاملیت و علیت قرین نبوده و نوعی کالا و یا مایملک نیست؛ بلکه نوعی از قدرت است که در همه جا پخش است، در همه چیز و در هر جا وجود دارد. بیشتر از پایین می‌جوشد تا از بالا! سلاحش نه سخت‌افزار نظامی، که نرم‌افزار فکری و ذهنی است. به تعبیری قدرت نزد فوکو، بیشتر تمرین مستمر ورزیدگی است تا تسلط محض و چیرگی قطعی. قدرت، امتیازی کسب شده، یا امتیازی در انحصار طبقهٔ حاکم نیست؛ بلکه معلول مجموعهٔ موضع‌گیریهای استراتژیک آنهاست که گاهی حتی به همراهی با موضع طبقاتی افراد تحت سلطه می‌انجامد. قدرت صرفاً مانند برخی بایدها و نبایدها، در مورد کسانی که از آن برخوردار نیستند جاری نمی‌شود؛ بلکه بیشتر امری است که آنها را احاطه کرده و به وسیلهٔ آنها جریان می‌یابد. در نتیجه قدرت بر آنها تکیه می‌کند؛ همان گونه که آنها در مبارزات خود علیه قدرت، به همان اهرمهایی که از جانب دارندگان آن علیه آنها بکار گرفته شده است، تکیه می‌کنند.

در مجموع می‌توان گفت که فوکو با تأسی به معرفت‌شناسی اندیشه فرامردن، نگرشی جدید در مورد مفهوم قدرت ارائه می‌کند و روشها و شیوه‌های نویی را برای تحلیل مفهوم قدرت ارائه می‌دهد؛ ولی با به کارگیری روش تبارشناسی به عنوان مکمل شیوه دیرینه‌شناسی، نحوه نگرش به مفهوم قدرت را از حالت خط سیر استمرار، به خط سیر عدم استمرار تبدیل می‌کند. تلقی فوکو از قدرت رامی‌توان در واقع تلقی «فرامدرنیته» از این مفهوم به حساب آورد؛ چرا که اندیشمندان بعدی از جمله «فرانسوآلیوتار» نیز هسته اصلی نگرش تبارشناسی فوکو را در تحلیل خود از مفهوم قدرت به کار بردند و رابطه قدرت و دانش را به صورت مفصلتری مورد جستجو قرار دادند.

تبیین انقلاب اسلامی از منظر چهره چهارم قدرت

همان‌طوری که اشاره شد، تلاش فوکو این است که با بازنمایی چهره چهارم قدرت، ماهیت انقلاب ایران را تشریح کند. به اعتقاد وی آنچه مایه نگرانی و تعجب ناظران انقلاب اسلامی شده، واقعیتی است که در سایر جنبشهای کلاسیک دیده نمی‌شود. این واقعیت حضور ملتی است که به تعبیر فوکو، بدون ابزار نظامی و پیشگام، بدون حزب و تنها با احساسات و شاخه‌های گل و تظاهرات آرام خود، شاه و رژیمش را که یکی از مسلحترین رژیمهای جهان است؛ آماج حملات پی در پی خود قرار داده است. در چنین وضعیتی است که فوکو می‌نویسد: «امروز دیگر احساسات برای ساقط کردن حکومتها کافی نیست، باید سلاح و ستاد و سازمان و آمادگی داشت، اما در رویدادهای ایران چیزی هست که مایه تعجب ناظران امروزی است، چیزی که نه در چین نه در ویتنام، نه در کوبا می‌توان یافت؛ موج عظیمی است بدون سلاح، بدون پیشگام، بدون حزب^{۱۶}». با این تعابیر، فوکو رژیم مسلح و حاکم پهلوی را مصداق چهره نخست و سخت‌افزاری قدرت و قدرت جنبش را، مصداق چهره چهارم یعنی قدرت نرم‌افزاری می‌داند. اما سؤال این است که سازوکارهای اعمال این دو نوع قدرت در فرایند انقلاب اسلامی و عناصر و مؤلفه‌های آن کدامند؟ و در نهایت چگونه سیطره چهره چهارم بر چهره نخست آن تحقق می‌یابد؟

چهره، ماهیت و مؤلفه‌های قدرت در نظام پهلوی

۱۸۳

میشل فوکو و انقلاب اسلامی: رویکردی فرهنگی از منظر چهره‌های قدرت

از نوشته‌های فوکو در باب انقلاب اسلامی چنین برمی‌آید که وی ماهیت قدرت در نظام پهلوی را مصداق و بروز چهرهٔ نخست و سخت‌افزاری آن می‌داند. اما قدرت شاه را نمونه یک قدرت حاکم با ویژگی‌های نهی‌کنندگی می‌شمارد که از عمل کردن در دایرهٔ پیکرهٔ اجتماعی و فردی ناتوان است این شکل از قدرت فاقد ویژگی خاص قدرت انضباطی است و به ایرانیان اجازه می‌دهد که هویت فرهنگی خاص خود را که به آنها امکان می‌دهد. با قدرت نهی‌کننده بستیزند، همچنان دست نخورده حفظ نمایند.^{۱۷} فوکو در نوشته‌های خود چندین پدیدهٔ متناقض‌نمایی را در جریان انقلاب اسلامی ذکر می‌کند که در سایر انقلابها و شورشهای اجتماعی، قابل مشاهده نیست. به اعتقاد او اولین پدیدهٔ متناقض و نخستین علت شتاب رویدادهای دههٔ گذشته ایران این است که مردم با رژیم‌هایی که از مسلحترین رژیم‌های جهان است، درافتاده‌اند. آن هم با دستهای خالی، بدون روی آوردن به مبارزه مسلحانه و با سرسختی و شجاعتی که ارتش را بر جای خود منکوب کرده است.^{۱۸} تحلیل فوکو از وضعیت ارتش در ایران، در واقع تلاشی است برای نمایاندن چهرهٔ واقعی قدرت رژیم شاه که همان چهرهٔ سخت‌افزاری، متمرکز فیزیکی و آشکار قدرت است. وی نقطه آغازین بررسی خود را بر روی این سؤال متمرکز می‌کند که آیا قدرت واقعی امروز دست ارتش است؟ آنگاه توضیح می‌دهد که گویا ایران، پنجمین ارتش جهان را دارد، از سه دلار درآمد کشور، یک دلارش خرج این بازیچهٔ گران قیمت یعنی ارتش می‌شود. اما اصل قضیه این است که تنها با بودجه، تجهیزات، هواپیماهای شکاری و هاور کرافت و ارتش؛ قدرت ساخته نمی‌شود.^{۱۹}

فوکو برای اینکه مکانیسم و زوایای اعمال قدرت در شکل سخت‌افزاری آن از سوی رژیم پهلوی را بررسی کند به تحلیل ساختار ارتش پهلوی می‌پردازد و اظهار می‌دارد که در ایران، چهار ارتش وجود دارد: یکی، ارتش سنتی که در سراسر خاک کشور مأمور پاسداری و مدیریت است، دیگری: گارد شاهنشاهی که سپاه جان‌نثاری است با شیوه‌های استخدام؛ مدارس و محله‌های مسکونی خاص. مورد سوم؛ ارتش ملی است با سلاحهایی که گاهی پیچیده‌تر از سلاح‌هایی است که ارتش آمریکا در اختیار دارد و بالاخره، سی تا چهل هزار مستشار آمریکایی، وی در ادامه می‌گوید: این ارتش ایران همواره از حاکم محافظت کرده و در کنار پاسداران بیگانه در اطراف سرزمین‌های

۱۸۴ واگذر شده، نگرهبانی داده است.^{۲۰} وی انفعال ارتش، به عنوان نمود اشکال غیر فیزیکی

قدرت در مقابل حکومت و از سوی جنبش راه، با ظرافت خاصی بیان می‌کند. و ارتش را فاقد نیروی مداخله‌گر در زندگی سیاسی دانسته و می‌نویسد: «درست است که شاه بدون ارتش نمی‌تواند بر سر تخت بماند، اما این ارتش قرارگاه نیروهایی است که خود او را نیز تهدید می‌کنند، واقعیت این است که ارتش می‌تواند به راه حلی اجازه بروز بدهد یا جلوی آن را بگیرد، اما خودش نمی‌تواند آن را پیشنهاد و یا تحمیل کند. ارتش قفل است، نه کلید؛ و از دو کلیدی که مدعی باز کردن آن هستند، آن کلیدی که بهتر به این قفل می‌خورد، کلید آمریکایی شاه نیست؛ بلکه کلید اسلامی جنبش است.»^{۲۱}

فوکو علاوه بر ارتش عناصر و مولفه‌های دیگر زوایای قدرت نظام پهلوی را در بُعد اقتصادی نیز تحلیل می‌کند و در بحثی که پیرامون نوسازی در ایران مطرح می‌سازد، به برخی از امتیازات اقتصادی اشاره می‌نماید که در تحلیل‌هایی، در راستای تقویت قدرت سخت‌افزاری رژیم پهلوی به کار می‌رود. وی در این خصوص می‌نویسد: «این شخص گمنام «شاه» که تنها با حمایت بیگانه به قدرت رسید، در مدتی کوتاه با غنایم جنگی خود؛ یعنی نخست مصادره برخی از گنجینه‌های فئودالی و سپس تصاحب زمینهای پهناور در کنار دریای خزر، جزئی اصلی از اقتصاد کشور شد... روشهای مدرنی که از راه وامهای دولتی، عملیات بانکی، نهادهای وام دهنده؛ مانند بنیاد پهلوی عمل می‌کنند؛ اما گاهی هم روشهایی بسیار کهنه است. مثلاً ناگهان امتیازی به یکی از خویشاوندان یا در آمد معینی به یکی از نور چشمیها واگذار می‌شود، بازار مسکن در دست یکی از برادرهاست، مواد مخدر در دست خواهر دولوی شاه است، معامله اشیا عتیقه، در دست پسر همین خواهر است، تجارت قند در دست آقایان است، اسلحه در دست طوفانیان است، خاویار به یکی دیگر از بستگان سپرده شده است و حتی کار تجارت پسته هم به شخص دیگری واگذار شده است.^{۲۲} به هر حال، آنچه فوکو درباره ماهیت و اجزای قدرت نظام پهلوی متذکر می‌شود، مثلاً ارتش و امتیازات اقتصادی، با تعریف و تلقی وی از چهره نخستین قدرت، سازگاری بیشتری دارد.

به بیان دیگر، قدرت حاکم پهلوی قدرتی است که به جای آنکه روی ابدان و آنچه بدن‌ها می‌کنند، اعمال شود روی زمین و تولیداتش اعمال می‌شود. ویژگی این قدرت آن است که یک قدرت مستقیم است که از طریق چنگ انداختن بر روی دارایی‌های جامعه و

مستقل از کنش و واکنش، با پیکرهٔ جامعه - که ملت را می‌سازد و هویت خود را با آن یکی می‌داند - تداوم پیدا می‌کند. این قدرتی است که از سوژه به سوژه حرکت می‌کند و رابطهٔ سوژه با سوژه را برقرار می‌سازد و از این لحاظ، با قدرت انضباطی متفاوت است که برعکس، بر طبیعت جسمانی به شیوه‌ای فراگیر نفوذ می‌کند و بدون سرکوب متقاعد کننده است. ۲۲

چهره، ماهیت و مولفه‌های قدرت در متن جنبش

با بررسی ماهیت و مؤلفه‌های قدرت در نظام پهلوی، روشن شد که این چهره نخستین قدرت است که در این نظام مصداق و تبلور یافته است. یعنی قدرتی متمرکز و نیز یکی، با ویژگی‌های نهی‌کنندگی و سخت‌افزاری. حال باید دید عناصر، مؤلفه‌ها و ویژگیهای قدرت، در میان کلیت جنبش انقلابی از دیدگاه فوکو کدامند؟ ماهیت این شکل قدرت که به تعبیر فوکو، شکل چهارم و نرم‌افزاری قدرت است، چیست؟ قبل از هر چیز باید متذکر شد که یکی از عمده‌ترین ویژگیهای چهرهٔ چهارم قدرت در نزد فوکو، پخش و پراکندگی و جوشش آن از ریز بدنه هاست؛ به این معنا که این نوع از قدرت، در هر پدیده و شیئی نهفته است و در جریان جنبش انقلابی مردم ایران، تعداد زیادی از این نشانه‌ها، پدیده‌ها، اشیا و اندیشه‌ها که منشاء تولید قدرت می‌شود، قابل مشاهده هستند. قدرتی که به تعبیری از یک پوستر می‌جوشید از یک سخنرانی و حتی یک کلمه می‌جوشید، قدرتی که از یک شعر، کتاب، متن و یا حتی از یک شبنامه ناشی می‌شد! این چهرهٔ قدرت از زیر جوشید و در مقابل قدرت متمرکز، فیزیکی و سخت‌افزاری رژیم شاه، ایستاد و پیروز شد. ۲۳

فوکو بیش از هر چیز منبع و منشاء بروز چهرهٔ چهارم و شکل نرم‌افزاری قدرت در جنبش انقلابی مردم ایران را در مؤلفه‌های مذهبی و دقایقی اسلامی جستجو می‌کند. معنویت‌گرایی در سیاست، اندیشهٔ حکومت اسلامی، آموزه‌های شیعه، مراسم و آئینهای مذهبی و روحانیت مبارز، عناصری است که منبع جوشش قدرت نرم‌افزاری می‌باشد. در واقع در بستر گفتمان انقلابی مردم ایران، اسلام دینی تعریف شده که سیاستش در عبادتش، و عبادتش در سیاست آن ادغام شده است، این قرائت از اسلام قدرت را نیز، در یک رابطه سازواره با معرفت دینی و عرفانی تعریف کرده است. به بیان

دیگر؛ در بستر و فرایند انقلاب اسلامی، مذهب به مثابه فناوری تولید و اعمال قدرت جلوه‌گر شد. به تعبیر فوکویی، نوعی همگرایی و تقارن بین نیازهای افراد به تغییرات و دگرگونی نظری با مکتب اسلام وجود داشت که نهایتاً در قالب یک انقلاب متجلی شد. اراده جمعی در چهره مراسم و نمایشهای مذهبی، مجال طبیعی برای ظهور و بروز یافته و خلاء فقدان گروهها و یا طبقات پیشتان، حزب حرفه‌ای، انقلابی و ایدئولوژی سیاسی را ترمیم می‌کرد.

به سخن دیگر، در فرایند انقلاب مذهب (در شکل نمونه مثالی) فناوریهای قدرت از پایین، زبان گویای اراده عمومی شد و چهره خاص و متمایز به انقلاب بخشید.^{۲۵} فوکو اسلام شیعی را در فرآیند انقلاب اسلامی، و در چهره قدرت مشرف به حیات، که بدنها را به انقیاد خود در آورده است، تحلیل می‌کند و می‌نویسد: «کجا باید پناهگاهی جست؟ چگونه می‌توان خود را بازیافت؟ جز در آن اسلامی که قرنهاست با دقت تمام زندگی روزانه، پیوندهای خانوادگی و روابط اجتماعی ایرانیان را تنظیم کرده است.»^{۲۶}

فوکو به مکتب اسلام، به عنوان عنصری که به انقلابیون، نیرویی مقاومت‌ناپذیر در مقابل رژیم شاه بخشیده است، می‌نگرد و می‌نویسد: «سرنوشت عجیبی دارد ایران؛ در صبحدم تاریخ، این کشور دولت و سازمان اداری را پدید آورد. بعدها نسخه آن را به اسلام سپرد و مقامات ایرانی در سمت دیوانی به خدمت امپراطوری‌های عربی در آمدند. اما در ایران از همین اسلام مذهبی بیرون آمده است که در طول قرن‌ها، به هر چیزی که می‌تواند از اعماق وجود یک ملت - با قدرت دولت - درببفتد، نیرویی مقاومت‌ناپذیر بخشیده است.»^{۲۷}

از دیدگاه فوکو، مشاهده ملتی یکپارچه که با دستهای خالی در برابر مسلسله‌ها، پس از یک سال تظاهرات موفق به برکناری یکی از قویترین دیکتاتورهای جهان شود، امری نیست که هر روز تکرار گردد. در اینجا است که وی می‌نویسد: «در ساعاتی که نمای کلاسیک مبارزه مسلحانه مورد ادعاست، حادثه‌ای ما را مورد پرسش قرار می‌دهد؛ ملت چه قدرتی داشتند که شاه را سرنگون کرده است؛ بی‌آنکه گلوله‌ای شلیک شده باشد، آیا قدرت روحانیت باز یافته بر خلال مذهب اسلام شیعه است؟»^{۲۸}

فوکو، روحانیت مبارز شیعه را از دیگر منابع جوشش قدرت در عرصه جنبش می‌داند و روحانیون را مردان دینی می‌نامد که بسان پرده‌ای هستند که خشم و

خواستہ‌های مردم بر آنها نقش بسته است. از نگاه وی روحانیون سرچشمه تسلای ۱۸۷
دائمی می‌باشند. ایشان باید بی‌عدالتی را نفی کنند، از دولت انتقاد نمایند و بر ضد اقدامات
ناشایست برخیزند؛ نکوهش کنند و رهنمود بدهند.^{۲۹}

میشل فوکو و انقلاب اسلامی: رویکردی فرهنگی از منظر چهره‌های قدرت

فوکو علاوه بر اینکه ایده حکومت اسلامی را چیزی می‌داند که فرصت می‌دهد تا
هزاران اجاق سیاسی را که برای مقاومت در برابر رژیم شاه در مسجدها و مجامع
مذهبی روشن شده، همچنان گرم و روشن بماند، مراسم آئینها و سمبلها و سالگردهای
تاریخی - اسلامی را نیز، به عنوان منبع تراوش قدرت در نظر می‌گیرد. وی ضمن اشاره
به اینکه در ایران کار تعیین تاریخ مراسم سیاسی با تقویم است، می‌نویسد: «امسال روز
دوم دسامبر، ماه محرم آغاز می‌شود، در این ماه ایرانیان برای شهادت امام حسین
عزاداری می‌کنند... این ماه زمانی است که مردم در خلصه از خودگذشتگی، باکی ندارند
که به کام مرگ بروند، یک مشاور آمریکایی امیدوار است که اگر ماه محرم را مقاومت
کنیم، همه چیز را می‌توان نجات داد و گرنه... وزارت خارجه آمریکا هم منتظر سالگرد
شهادت امام شهید است»^{۳۰} در نگاهی اجمالی می‌توان عمده‌ترین ریشه‌های تراوش
قدرت نرم افزارانه در عرصه جنبش ملت ایران را، مؤلفه‌های مذهبی دانست. اما علاوه
بر مؤلفه‌ها و عناصر مذهبی در عرصه کنش انقلابی ملت ایران، از هر هویت و نشانه
نوشتاری و گفتمانی و نیز رفتاری و روانشناختی انقلابیون و حتی؛ علائم و پدیده‌های
طبیعی نیز شکلی از قدرت جوشید؛ به تعبیری زیبا فریادهای نیمه شب، قلمهای شکسته،
صداها در گلو مانده، شعارهای بر دیوار نقش بسته، پوسترهایی به رنگ خون آغشته،
عزاداریهای مذهبی - مردمی، عاشورا، محرم و حتی مردگان زلزله طبس؛ همه و همه
نماد چهره‌ای دیگر از قدرت، که همه چیز را در پای خود ذوب می‌کردند. قدرتی که پخش
بود نه متمرکز، قدرتی که در مکان و زمان، منزل و مأوایی برای خود نساخته بودند و بر
سخت افزارهای نظامی، از سر بی‌اعتنایی می‌نگریست.^{۳۱}

در تعبیر فوکو، حتی قبرستان مردگان و شهدا هم در صف انقلابیون قرار گرفته و
منشاء تولید قدرت می‌شود. وی اذعان می‌دارد: «در بهشت زهرا که مردگان در دل خاک
زیر قشر نازکی از سیمان خفته بودند و خانواده و دوستان کشته شدگان و مردم دیگر،
هزار هزار می‌گریستند و دستها را به سوی آسمان بلند نموده و دعا می‌کردند، از اوایل
بعدهالظهر برگرد عباهای سیاه و خاکستری ملاحا، بحث شروع شده و با چه حدتی، شاه

باید سرنگون شود... آمریکا را باید بیرون کرد... تا پاسی از شب گذشته ادامه پیدا می‌کرد، برگرد روحانیون، به این شکل گروه‌هایی ساخته می‌شد، از هم می‌گسست و از نوگروه‌هایی دیگر تشکیل می‌گردید، تب سیاست مردگان را از یاد نبرده بود بلکه خود مراسمی بود در خور این مردگان.^{۲۲}

در نگاه فوکو به انقلاب ایران، حتی از پدیده‌ها و بلایای طبیعی نیز شکلی از قدرت می‌جوشد و حادثه زمین لرزه طبرس نمونه‌ای است که در این خصوص نظر فوکو را به خود جلب کرده است. در آنجا که می‌گوید: «زمینی که می‌لرزد و همه چیز را ویران می‌کند، چه بسا مردگان را گرد هم جمع کند، سیاستمداران را از هم جدا کند و دو اردوی متخاصم را بیشتر از همیشه مشخص سازد. حکومت گمان می‌کند که می‌تواند لبه تیز خشم مردم را که با کشتار جمعه سیاه، از حیرت خشکشان زده است - اما خلع سلاح نشده‌اند - به سمت بلای طبیعی برگرداند. اما حکومت در این کار موفق نخواهد شد. مردگان طبرس در صف قربانیان میدان ژاله قرار خواهند گرفت و خون خواه آنان خواهند شد.»^{۲۳}

نتیجه‌گیری:

در نظام اندیشه فوکو، اصولاً قدرت مانند چیزی محاط که معمولاً زنجیره‌ای عمل می‌کند، تحلیل شده است. این قدرت هرگز در تملک کسی نیست. این شکل از قدرت شبکه‌ای عمل می‌کند و افراد نه تنها در میان تارهای این شبکه در گردشند، بلکه همواره در وضعی قرار دارند که هم به قدرت تن بدهند و هم آن را اعمال کنند. در این رویکرد دیگر انسانها هدف بی‌تحرك و تن داده به قدرت نیستند. طبق این نگرش، قدرت برافراد اعمال نمی‌شود؛ بلکه از طریق آنان جریان می‌یابد. و این همان چهره چهارم و نرم‌افزارانه قدرت است که در همه پدیده‌ها، علائم و نشانه‌ها، پخش و پراکنده است. چنین قدرتی هرگز متمرکز نبوده و در دست دولت و نهادهای سیاسی نیست. به اعتقاد فوکو در فرایند انقلاب اسلامی؛ این چهره از قدرت در مقابل چهره نخستین آن ایستاد، و بر آن تفوق یافت. فرضیه مطرح شده در این مقاله این بود که، ظهور چهره نرم‌افزاری و چهارم قدرت در انقلاب اسلامی؛ بیانگر وجوه اشتراک فراوان این جنبش، با انواع جنبشهای فرامدرن است. جنبشهای فرامدرنی که تحلیل و بررسی آنها، بهتر از رهیافت

فرهنگی می‌تواند، ابعاد و ماهیت قدرت را تبیین کند. این فرضیه، با توجه به نوشته‌های ۱۸۹
 فوکو در باب انقلاب اسلامی؛ به خصوص ریشه یابی مبانی و مصادیق چهره چهارم
 قدرت در آموزه‌های فرهنگی اسلام؛ به خصوص تأکید مؤلفه‌ها و آموزه‌های مذهب
 شیعه در نوشته‌های وی به اثبات می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها:

1. Michel Foucault

۲. استوارت آرکلیگ، چارچوب‌های قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، تهران، انتشارات پژوهشکده
 مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۱۰.
 ۳. همان، ص ۲۰ و ۲۱.

4. deconstruction

5. Discursive Power

6. Disiplinary power

7. Bio Power

۸. هیوبرت دریفوس، پل رابینو و میشل فوکو، فراسوی ساختارگرایی و هرمونوتیک، ترجمه حسین
 بشریه، (تهران، نشرنی، ۱۳۷۶)، ص ۳۱.

۹. گفتگو با افشین جهان‌دیده، «نقد مناسبات قدرت، دانش و حقیقت» صبح امروز، سال اول، ۳۱ تیرماه
 ۱۳۷۸.

۱۰. عزت الله فولادوند، خرد در سیاست، (تهران، طرح نو، ۱۳۷۶)، ص ۶۲.

11. Dissage

۱۲. همان، ص ۶۴.

۱۳. گفتگو با افشین جهان‌دیده، پیشین، ص ۸.

۱۴. عزت الله فولادوند، پیشین، ص ۶۶.

۱۵. هیوبرت دریفوس، پل رابینو، پیشین، ص ۳۱۳.

16. Michel Foucault: «una rivolta con le mani unde» corriere della sera, vol.103.N 261
 5november 1978, pp.1-2.

17. "L'escrito, quando la terra trema" corriere della sera, vol. 103. No 28, septamber 1978,
 pp.1-2.

18. I bid, P.2.

19. I bid, P.3.

20. I bid, P.3.

21. I bid, P.2.

22. Michel Foucault "La Scia ha Cento anni di ritardo" Corrier della Sera , Vol.103 , No 230 ,
 Octobre 1978, P.1.

۲۳. محمدرضا تاجیک، انقلاب فرامردن؛ انقلاب اسلامی در نگاهی دیگر، ص ۲۵

۲۴. محمد رضا تاجیک، همان، ص ۲۶.
۲۵. محمد رضا تاجیک، همان، ص ۲۷.
26. Michel Foucault. "A quoi revent les IRaniens" Le Nouvel observateur, No 272 PP. 16-22
27. I bid, P.18.
۲۸. پیریلانسه، کلریر بریر، ایران، انقلاب بنام خدا، تهران، نشر سبح، ص ۲۲.
29. Michel foucault, "Tehran, La Fede controla scia" corriere della sera. vol 103.No 230 octobre 1978 P.1.
30. Michel foucault, "La rivolt dell' IRan corre sui nostri dolli minica ssette coriere della sera, vol, 103. No 273, 19 november 1978, PP.1-2.
۳۱. محمدرضا تاجیک، پیشین، ص ۲۸.
32. Foucault, 1978. OP.cit. P.1.
33. Foucault, 1978. OP.cit. P.1-2.

کتابنامه

کتاب

۱. آرکلک، استوارت. چارچوبهای قدرت. ترجمه مصطفی یونسی تهران: مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹.
۲. احمدی، بابک. مدرنیته و اندیشه انتقادی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳.
۳. بریر، کلریر. پیریلانسه، ایران، انقلاب به نام خدا. تهران: سبح، ۱۳۶۳.
۴. بشریه، حسین. جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
۵. خمینی، روح الله. ولایت فقیه و جهاد اکبر. تهران: نشر سید جمال، ب.ت.
۶. سعید، ادوارد. شرق‌شناسی. عبدالرحیم گواهی. تهران: فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.
۷. فولادوند، عزت الله. خرد در سیاست. تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.
۸. فوکو، میشل. انطباق و تنبیه. افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی، ۱۳۷۰.
۹. فوکو، میشل. نظم گفتار، باقر رهام. تهران: نشر آگه، ۱۳۷۸.
۱۰. هیوبرت، دریفوس، پل رابینو. فوکو، میشل فوکو. فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک. حسین بشریه. تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.

مقالات

۱۱. حسین معصومی همدانی. ایرانیان چه رویایی در سر دارند. تهران: نشر هرمس، ۱۳۷۸.
۱۲. تاجیک، محمدرضا، انقلاب فرامردن؛ انقلاب اسلامی در نگاهی دیگر. پژوهشنامه

۱۳. تاجیک، محمدرضا. وانموده متن و تحلیل گفتمان. گفتمان، سال اول، شماره اول / تابستان ۱۳۷۷.

۱۴. خرمشاد، محمد باقر. فوکو و انقلاب اسلامی معنویت گرایی در سیاست. پژوهشنامه متین سال اول، شماره اول (آبان ۷۶).

۱۵. سمتی، محمدهادی «جنبشهای جدید اجتماعی و تحقیق گفتمان از رفتار تاکشش جمعی. گفتمان سال اول، شماره صفر (بهار ۱۳۷۷).

عضدانلو، حمید. روشنفکر و قدرت، گفتگوی میشل فوکو و ژیل الوز. اطلاعات سیاسی، اقتصادی. سال یازدهم، شماره ۱۱۰-۱۰۹ (مهر و آبان ۱۳۷۵).

مقالات لاتین. (به زبان فرانسه)

1. Michel Foucault "Lascia ha anni di ritardo" corriere della sera, vol. 103, No,230, Ler october 1978, , P.1.
2. Michel Foucault "L´escrito, quando La terla trema" corriere deua sera. vol. 103. No 228, septembre 1978, PP.1-2.
3. Michel Foucault "Tehran, La Fede contro La scia" corriere della sera, vol. 103, No 237. 8 october 1978, P.11.
4. Michel Foucault "A quoi revent Les iraniens" Le Nouvel observateur, No 727. 16-22 october 1978. PP. 48-49.
5. Michel Foucoult "una rivolt Le mani nude" corriere della sera, vol. 103. No 261, 5 november 1978, PP.1-2.
6. Michel Foucault "Sfida all opposizione" corriere della sera, vol. 103. No 262, 7 november 1978, PP.1-2.
7. Michel Foucault "La rivolt dell´ Iran corre sui nostri delli minicassette" corriere della sera, vol. 103. No 273. november 1978, PP.1-2.
8. Michel Foucoult "Il mitico capo della rivolta dell´Iran" coriere della sera, vol. 103. No 279, 26 november 1978, PP.1-2.